



آزادراه

قبر، کوپن
شفاف سازی و دیگر قضایا



شهاب نویی
طنز نویس

زندگی علمی-تخیلی مان را در حالی پشت سر می گذاریم که یکی از خبرهای مهم این هفته خبر بازگشت کوپن به سفره هایمان بود. این خبر را یک نماینده با کلی ذوق و شوق بیان کرد؛ یعنی پیش خودش فکر کرد که این گامی رو به جلوست اما یادش نبود که احتمالاً گامی به حدود سی سال پیش است و اول مسیر به ما گفته شده بود که به عقب برنی گردیم. یک نماینده دیگر هم خواسته بود در خصوص نحوه انتخاب رئیس دیوان محاسبات شفاف سازی شود؛ ما اولش فکر کردیم که او هم نسبت به این انتخاب نقد دارد اما دو خط به بیشتر خواندیم متوجه شدیم منظورش این است که آن چیزهایی که باعث شد ما خیلی خوشحال به این انتصاب راضی شویم را به منتقدان هم نشان دهید تا راضی شوند؛ اینجا بد در همین جا از طرف خودم و قشر عظیمی از منتقدان اعلام می کنم که ما دل دیدن اینچور چیزها را نداریم و توی روحیه مان تأثیر می گذارد، پس خواهشا نشان مان ندهید.

همچنین در این هفته گفته شد افرادی که سوالات کنکور را طراحی یا برای امتحان چاپ می کنند مدت هاست که در قرنطینه هستند. واقعا اینها جزو بدشانس ترین انسان های دنیا هستند. طرف به جرم طرح سوال کنکور و آمدن این ویروس بی پدر کرونا، مجبور شده چند ماه حالت یک زندانی را داشته باشد؛ بعد طرف چند هزار میلیارد بدهی بانکی دارد و برای خودش می چرخد و تازه از هواپیما هم برای گشت و گذار دور دنیا استفاده می کند.

خبر خوب دیگر این هفته کمک به خانه دارشدن مردم در شهر اصفهان بود. نحوه انتخاب مردم هم این گونه بود که شما باید افرادی که از این مان تو رنگی-پنگی های احیانا کوتاه تر نشان است را پیدا کنی و به طرف با مهربانی بگویی: «اون مشکلی بلند گشاده خیلی بیشتر بهت میاد گلم، این سنت رو بالا نشون می ده.» در نهایت به ۲۴ نفر از افرادی که تذکر نرم و زیر پوستی می دادند خانه هدیه داده می شد که از همین جا وروده به منزل نورابهشان تبریک می گوئیم.

اما مهم ترین خبر هفته گذشته این بود که اعلام شد در برخی قبرستون های تهران قیمت یک متروریم قبر تا سیصد میلیون تومان هم می رسد. این قضیه یک بار دیگر این دره طبقاتی که در سطح کشور وجود دارد را نشان داد. الان کل نقدینگی فک و فامیل نگارنده، به علاوه تمام لباس های زیرو روی تن شان را جمع بیندیم، در حدی که برون دانه هزار تومانی هم که ته حساب می ماند تا حساب بسته نشود، به همراه ارزش مابه تفاوت شصت لیتر بنزینی که توی کارت سوخت شان است را روی هم جمع کنی به سیصد میلیون تومان نمی رسد اما عده ای فقط سیصد میلیون می دهند برای قبر؛ در اینجا این سوال پیش می آید که آیا درون این قبرها چیز خاصی خیر می کنند؟ آیا کرم هایی که وظیفه خوردن گوشت و باقی چیزهایمان را بر عهده می گیرند در این قبرها جوری می خورند که در زمان نیاید؟ تسهیلات ویژه ای برای بعد از مرگ در نظر گرفته اند؟ یک نفر هر روز صبح سنگ تازه برای میت می آورد؟ کنسرت آنلاین برای سوختن پخش می شود؟ سرویس رفت و برگشت وی آی پی دارند؟ اینترنت با حجم دانلود نامحدود در اختیار میت می گذارند؟ میت اجازه دارد صبح ها برود سرکار و زندگی اش و شب ها به قبرش برگردد؟ پس دلیل این گرانی برای یک متروریم جا چه می تواند باشد که در قبرهای یکی دو میلیونی ما بدبخت بیچاره هایمان نمی شود؟ امیدوارم این آخر هفته را بنشینید و عمیقاً به این موضوع فکر کنید.

تماشاخانه

به بهانه ۱۷ مرداد، روز خبرنگار

کوه خواری!



سهو قلم
هوایی!

یک مقام قضائی: هواپیمایی که ۵/۲ میلیون دلار می ارزیده را در سازمان هواپیمایی ۱۱ میلیون دلار فاکتور کرده اند

- ↪ مسئول خرید: این چیزها تو شغل ما طبیعیه!
- ↪ شهرنگ: فاکتورش هم حتما از این قرمزها بوده، مهر هم نداشته!
- ↪ دیوان محاسبات: خیلی جذاب بود، لایک!
- ↪ شهردار اسبق:
- حالا به چیزی بوده گذشته، از این به بعد فاکتورها رو درست بنزید!
- ↪ یک سازمان خاص: خریدهای ما که اصلا فاکتور نداره!
- ↪ مردم: شانس آوردیم خود هواپیما فرضی نیست!
- ↪ مادر سازمان هواپیمایی: منو بردند واسشون سرچراغی تخفیف گرفتیم!
- ↪ صداوسیما: شاید به ظاهر ۱۱٫۵ بوده، زود قضاوت نکنیم!
- ↪ روسیه: همینو محل ما ۵۰۰ هزارتا می دن!
- ↪ کاپیتان شهبازی:
- باسی سال سابقه خلبانی می کم این هواپیما ۱۱ میلیون دلار ارزش داره!
- ↪ نماینده مجلس: حتما مسئول خرید سرش تو اینستاگرام بوده!
- #تو_آف_خریدن_تخفیف_گرفتند_به_ما_چه_شهرنگ

میلیارد رشوید

از آینه بغل پراید، تا آینه عقب بنز

ساعت ۷ صبح مثل همیشه بصادی «دوست دارم زندگی رو» از خواب بیدار شدم. در گروه هماهنگی مدیران پیچ انگیزش، beautiful.mind، عکس یک چای داغ گذاشتم و زیر آن نوشتم: «صحتتون پراز موقعیت، بفرمایید چای تازه دم.» پس از آن باید طبق برنامه روزانه، درخواست های کاربران را بررسی کنم. فن پیچ پروفوسور برای چندمین بار درخواست فالوبک داده. نمی دانم چطور وقتی هنوز پول تبلیغ قبلی را نداده، رویش می شود درخواست فالوبک بدهد. M.taremi یک قلب فرستاده و بلافاصله پیام داده: «ببخشید اشتباه شد. می خواستم برای یکی دیگه

محمد حسین میرابوبالی

بفرستم. حتما به خیریتیه، کار هر روزش است. من که می دانم این هم دنبال فالوبک ارزشمند من است. اگر دوتا از مطالب من را خوانده بود و اندکی قانون جذب حالی اش می شد، الان آقای کل بود. تقویم را محض احتیاط چک می کنم. سعی دارم همیشه تصمیماتم بر پایه علم باشد. بر اساس علم، ستاره ها در موقعیتی هستند که می شود استوری گذاشت، اما پست نباید بگذارم. رفته صورت مرا بایشویم. ناگهان چشمم به آینه افتاد برای چند ثانیه میبوهت ماندم. عاشق لحظاتی هستم که راه های طبیعت خود را به من نشان می دهند. انگار آن لحظه تجسم این جمله بود: «دنیا مال مهم ترین چیزهای زندگی هستی؟ آینه را نگاه کن.» چطور آنقدر دقیق زد به هدف؟ موهام بلند و ژولیده شده بود. من دنبال آقابشیر سلمانی بودم تا موهام را تغییر دهم و این را فقط بانگه در آینه متوجه شدم. سر بیا جمله را بایس زمینه محمد رضا گلزار در فیلم آینه بغل، استوری کردم. پایین عکس نوشتم «صادق هدایت». اکثر فالوورها از این مطلب استقبال

کردند. البته برخی فعالان صنف آینه و شمعدان و تعدادی از سهامداران جیوه از نگاه ابزاری به آینه شکایت داشتند. تجربه قشنگی است زمانی که حقیقتی را کشف می کنی و در گذشته ات نگاه می کنی و می بینی چه مثال های نابی برایش داری. یادم آمد دیروز بنزیم را از بنگاه اجاره ماشین تحویل گرفته بودم و داشتم به خانه بازمی گشتم. آینه عقب را نگاه کردم. همیشه نیم نگاهی به راهی که آمده ای داشته باش. دیدم یک پراید پشت سرم نورا لایش را روشن کرده. متوجه منظور شدم. می خواست با تاباندن نور، موفقیت مرا دقیق تر ببیند. می خواست الگویش (من) را دقیق براندازد کند. حدسم درست بود. از سمت راست، کنار بنز من قرار گرفت و انگشتش را به نشانه موفقیت نشانم داد. باز هم آینه پیام مهمی به من داد. من هم اگر درک عمیقی از کائنات نداشتم الان باید سوار پراید می بودم و دنبال بنزهای می بودیم. خصوصاً که اشیا از آنچه در آینه می بینیم بزرگ ترند.

تقاطع غیر هم سطح

خرده داستان های زن و شوهری

طیبه رسول زاده

چون من در خطر. اون وقت می گی به تو چه؟
چونت در خطر؟
داری چی کار می کنی؟ وسط اتوبان چرا راهنما می زنی؟
بفرمایید بیابین.
چرا؟
پایاده شوی تا کسی بگیرد بیخونه.
تا کسی کجا بود؟
به من چه. بمون پایاده نیبا که چونت رو حفظ کن.
بیخشمیدن دیگه چیزی نمی گم.
اون دفعه هم همینو گفتی. پایاده شو خودت بیا.
گفتم بیخشمیدن دیگه.
تا پایاده نشی حرکت نمی کنم. دیگه هم وقتی من پشت ل نشستم با من نمایی بیرون.
باشه. یادت باشه منو وسط اتوبان پیاده کردی.
یادم می مونه.
آخر داستان نمی خوی عاشقانه اش کنی که همه خوش شون بیاد خانومی؟
توچی پیش نهاد می کنی؟
می خوی به جوک تعریف کنم خستگی زانندگی از تنت بپیره؟
آره. چرا که نه؟
بهیه اسکلت می کنی به خالی بندن.
خب چی می گی؟
می گی تپولویم تپولو.
ممنون خوب بود. زود بیا خون.
منوسوار نمی کنی؟
بیروم زاحم بشو.
مزاحم چیزه؟ مراحمم

از آنجا که در زندگی مشترک انسان موفقیت هستم و خوشبختی من باعث رشک و حسادت همه دوستان و اقوام و نزدیکانم شده تصمیم گرفتم که این حسادت را به شما هم منتقل کنم و هر ازگاهی از روابط پنهان و عاشقانه خودم و همسرم برایتان بگویم. اگر از این نوشته ها به خوبی استقبال کنید قول می دهم آن را به عنوان کتابی جامع در زمینه راهنمای روابط زن و شوهری به چاپ برسانم و روی ایرج ملکی و همه کانال های قری و غیر قری راکم کنم.
مسمر من خیلی به حقوق زنان احترام می گذارد و برای آن ارزش قایل است. برای همین گاهی اجازه می دهم من پشت ماشین بنشینم و رانندگی کنم. او عاشق نوع رانندگی من است و این را وقتی کنار دستم نشسته به خوبی احساس می کند.
یکم یواش رانندگی کن.
چشه؟ دارم به این خوبی رانندگی می کنم.
خانم لایب نکش؟
کی لایب کشیدم؟
الان.
عزیز این بابو داشت از من سبقت می گرفت جلوش رو گرفت.
خانومم زشته به مردم می گی بابو.
آدم عصبانی می کنی.
راه بابو بود.
کجا راه بابو. چون هم جنسته داری ارزش

شهر فرنگ

فیروز مظفری



به بهانه روز خبرنگار

روزنامه اعتماد ملی
سال ۱۳۸۷

شهرنگ